یادداشت

ابربحران آب

موضوعی خطرناک‌تر از دشمنان خارجی و منازعات سیاسی داخلی

میلاد انصاری*، کوهم شجاعیان**

تا قبل از سال ۱۳۴۷ کماکان نظام حقوقی آب ایران مبتنی بر نظام حقوق خصوصی بود و مشکلات و معضلات مرتبط با منابع آب زیرزمینی در حیطه مسائل ملی گنجانده نمی‌شد. اما با تصویب قوانینی از جمله اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۳، قانون حفظ و حراست منابع آب‌های زیرزمینی کشور سال ۱۳۴۵ و قانون آب و نحوه ملی‌شدن آن در سال ۱۳۴۷ جایگاه دولت را به عنوان نهاد مدیریت منابع آب کشور روزبه‌روز پررنگ‌تر کرد و بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی وارد عرصه نظام حقوق عمومی شد. این دست اتفاقات باعث شد تا به مرور، نظام مشارکت و نظارت مدنی برای بهره‌برداری پایدار از منابع زیرزمینی جای خود را به بهره‌برداری فردی ناپایدار دهد و پس از انقلاب و با تصویب قانون توزیع عادلانه آب سال در ۱۳۶۱ و با تاثیرگذاری دولت، فرایند مدیریت منابع آب بسیار پررنگ‌تر از قبل شد و با تغییر در مالکیت و نحوه مدیریت منابع آب، مشارکت مدنی در بهره‌برداری پایدار از منابع آب کاهش یافت. سازوکار حقوقی کارآمدی که باعث می‌شد تعادل بین برداشت و تغذیه آب‌های زیرزمینی برقرار باشد، به هم بخورد و جای خود را به بهره‌برداری ناپایدار و در نتیجه عدم پایداری منابع آب زیرزمینی داد. این فرایند باعث شد نهادهای سنتی تنظیم‌کننده بهره‌برداری از منابع آب جای خود را به دولت و نهادهای دولتی بدهند و مشکلات سیاست‌گذاری آب شروع شود.

کشور ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی، استقرار در کمربند نیمه‌خشک و خشک کره زمین، رشد فزاینده جمعیت در چند دهه اخیر، کاهش نزولات جوی، توسعه بخش کشاورزی و صنعتی، مداخلات وسیع انسانی در اکوسیستم و... باعث شده موضوع آب در دو دهه اخیر به بحرانی جدی برای کشور تبدیل شود. بررسی وضعیت بارش و نزولات جوی در ایران در ۵۰ سال گذشته حاکی از این است که روند بلندمدت بارندگی نزولی بوده و حجم بارندگی در سال‌های اخیر نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده است. به‌طوری‌که از حجم جریان‌های سطحی در تمامی حوضه‌های آبریز کشور در مقایسه با وضعیت بلندمدت کاهشی بوده و بیشترین درصد کاهش با ۷۷ درصد در حوضه آبریز هامون اتفاق افتاده است.

بنابراین تهدید و تخریب تدریجی محیط زیست ـ چه حاصل عملکرد نظام سرمایه‌داری برای انتفاع یا چه حاصل عملکرد افراد عادی جامعه باشد، به یک نتیجه واحد از جمله تغییر تدریجی چهره اکولوژیکی و به‌هم‌خوردن نظم دیرپای اکوسیستم منجر خواهد شد. در ادامه سیاست‌های تخریبی و تهدیدی محیط زیست، سیاست‌های اقتصادی با تمرکز اصلاحات ارضی، توسعه اقتصادی در بیابان‌ها و قیمت‌گذاری آب در نیمه‌قرن اخیر کمبود آب را در ایران تشدید کرده است. ایران اکنون با چالش‌های محیطی فزاینده‌ای مواجه است که در حال حاضر برای ثبات کشور در بلندمدت بسیار خطرناک‌تر از دشمنان خارجی و منازعات سیاسی داخلی است.

براساس برآورد سال ۱۳۹۱ دشت‌های کشور از لحاظ منابع آب در وضعیت نامناسبی به سر نمی‌برند. به‌طوری‌که از مجموع ۶۰۹ دشت کشور حدود ۲۲۸ دشت (۳۷.۴ درصد) جزء دشت‌های ممنوعه با وضعیت عادی و ۶۶ دشت (۱۰.۸درصد) در شرایط ممنوعه با وضعیت بحرانی قرار داشته‌اند که طبق اظهارنظر عیسی بزرگ‌زاده، سخنگوی صنعت آب دولت فعلی، درباره وضعیت منابع آبی کشور، ۶۰.۹ دشتی که در کشور وجود دارد، نزدیک به ۷۰ درصد آن ممنوعه و بحرانی‌اند.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که درباره منابع آبی در فضای کشور می‌توان به آن اشاره کرد، توزیع ناعادلانه منابع آب است. موقعیت رشته‌کوه‌های زاگرس و البرز سبب شده ۷۰ درصد بارندگی‌ها فقط در ۲۵ درصد مساحت کشور اتفاق بیفتد. از یک سو نیمی از مساحت کشور در حوضه آبریز مرکزی است که فقط یک‌سوم از کل منابع آب تجدیدپذیر در آن واقع شده است. از سوی دیگر حدود نیمی از منابع آب تجدیدپذیر ایران در حوضه آبریز خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد که یک‌چهارم از مساحت کشور را شامل می‌شود. براساس آماری که شرکت مدیریت آب ایران ارائه داده است، متوسط حجم کل ریزش‌های جوی در ۴۴ سال گذشته برابر با ۴۴۳.۸ میلی‌متر بوده که کمترین میزان بارندگی در حوضه آبریز هامون به میزان ۱۰۳ میلی‌متر و بیشترین بارندگی در حوضه آبریز خزر با ۴۳۳ میلی‌متر بوده است. وزیر نیروی دولت یازدهم تخمین زده بود که برداشت حداقل ۱۰۰ میلیارد متر مکعب آب از سفره‌های آب در سال‌های اخیر منجر به شورشدن چاه زمین‌های کشاورزی و کاهش دسترسی به آب زیرزمینی می‌شود. دلیل فقدان سازمان حفظ حقوق آب‌های زیرزمینی ایران که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد بود، بیش از دوسوم خاک ایران حدود ۱۸۰ میلیون هکتار به‌سرعت در حال بیابانی‌شدن است که همین موضوع را عیسی کلانتری، مشاور رئیس‌جمهور دولت یازدهم، در فکت‌وکلوی با روزنامه قانون به‌صراحت هشدار داد که مشکل اصلی‌ای که کشور ما را تهدید می‌کند و از آمریکا و اسرائیل و دعواهای سیاسی داخلی خطرناک‌تر است، این است که فلات ایران دارد غربفال می‌شود.

طبق عملکرد زیست‌محیطی سال ۲۰۱۲ که از سوی دانشگاه ییل و کلمبیا انتشار یافته و ۲۲ فاکتور زیست‌محیطی همچون منابع آب، آلودگی هوا، تنوع زیست‌محیطی و... را ارزیابی کرده بود، ایران از میان ۱۳۲ کشور مورد مطالعه، در جایگاه ۱۱۲ قرار گرفت که این رتبه نشان‌دهنده وضعیت بفرنج ایران در موضوع زیست‌محیطی است.

با توجه به روند جمعیت ایران در سال‌های اخیر، سیرانه آب تجدیدشونده سالانه که در سال ۱۳۳۵ هفت هزار متر مکعب بوده در سال ۱۳۷۵ به دو هزار متر مکعب کاهش یافته که طبق گزارش خبرگزاری مهر (۱۴۰۳) شاهپور علایی‌مقدم (معاون مدیریت و منابع انسانی وزارت جهاد کشاورزی) امروز سرانه آب به هزار و ۳۰۰ متر مکعب کاهش یافته است. با توجه به تقسیم‌بندی سازمان ملل متحد، ایران در سال ۱۴۰۰ به بعد نخستین شرایط تنش و فشار زمانی و کمبود آب را تجربه خواهد کرد. فلات و بارش شرایط کمیابی شدید آب می‌شود که امروز این ابربحران تحلیل تقریبا برای همگان مشهود و مسلم است. به‌طوری‌که در فصل تابستان و گرمای طاقت‌فرسا، روزانه چندین ساعت آب شرب مناطق به‌طورکامل قطع می‌شود.

اکنون کشور در زمینه آب و مسائل زیست‌محیطی با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شده است. اسناد بالادستی و فرابرتر از نهادهای اجرایی موضوع آب در کشور به توسط دولت و نهادهای قانون‌گذار طراحی شده‌اند و در ابعاد مختلف به موضوع آب پرداخته‌اند. کم نیست (حداقل در نظر)، ولی مشکل اساسی علاوه بر مشکلات کارشناسی، توجه‌نکردن به اسناد توسط نهادهای اجرائی و مشکلات اجرائی است. دفتر مطالعات زیربنایی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی طی گزارشی اعلام کرد که موروی کلی بر موارد برنامه‌های توسعه قبلی و عملکرد بخش آب نشان می‌دهد که با توجه به وضعیت نامطلوب کنونی، برنامه‌های توسعه‌ای در ارتباطی بخش آب مواقع نبوده است که از مهم‌ترین نقاط ضعف این برنامه‌ها می‌توان به غالب‌بودن تفکر سازه‌ای، غیروافق‌نداشته‌بودن و عدم تطابق برنامه‌ها با شرایط موجود کشور اشاره کرد.

* کارشناس علوم سیاسی
** فعال اجتماعی

نبرد غول‌ها

آنچه در ذهن دو مرد تشنه قدرت می‌گذرد

مریم مرامی
کارشناس ارشد علوم شناختی

رقابت میان دونالد ترامپ و ایلان ماسک، چیزی فراتر از یک کشمکش شخصی یا خودخواهانه است. این جدالی است برای جلب توجه، کسب نفوذ و تسلط بر تکنیک عمومی. هر دو نفر استاد صحنه‌اند؛ هـر دو می‌دانند چگونه نگاه‌ها را به خود جلب کنند. روایت‌ها را بسازند و میلیون‌ها نفر را به تماشا وادارند. اما پشت تیترهای داغ و نمایش‌های پرزرق‌وبرق در شبکه‌های اجتماعی، ماجرا پیچیده‌تر است؛ این داستانی است درباره قدرت؛ اینکه چگونه اعمال می‌شود، چگونه درک می‌شود و چگونه در عصر دیجیتال بر سر آن رقابت شکل می‌گیرد. این یادداشت به روان‌شناسی اجتماعی پشت این رقابت می‌پردازد: چه چیزی ترامپ و ماسک را به رقابتی آشکار کشانده است؟ شبکه‌های اجتماعی چگونه بـه خصوصت آنها دامن می‌زنند؟ و این رویارویی مـداوم، چه چیزی درباره دو نگاه متضاد به قدرت ـ یکی ریشـه در احساسات بوپولیسـتی و دیگری برآمده از چاه‌طلبی تکنوکراتیک ـ به ما می‌گویـد؟ در نهایت، این فقط درباره دو چهره مشـهور نیست، بلکه درباره نوعی از رهبری است که نگاه جهانی را به خود خیره می‌کند و اینکه شفتنگی ما به آنها چه چیزی درباره خودِ ما آشکار می‌کند.

رقابت برای جلب توجه

در دنیای امروز، قدرت دیگر صرفا حفظ نمی‌شود، بلکه اجرا می‌شود. رهبری یعنی دیده‌شدن. تسلط بر تیترها و جلب توجه به هر قیمتی. هیچ‌کس این را بهتر از دونالد ترامپ و ایلان مـاسـک نمی‌داند؛ دو مردی که توجه عمومی را به ارزش نهایی نفوذ تبدیل کرده‌اند. رقابت آنها فراتر از سیاست یا تجارت اسـت؛ این رقابتی برای تسلط بر ذهن جامعه‌ای اسـت که به نمایش معتاد اسـت. ترامپ برند خود را بر اسـاس پوپولیسم، تحریک و وعده احیای دوران گذشته بنا کرده. درحالی‌که ماسک آینده را در قالب فناوری، جسارت و نبوغ مهندسی شده می‌فروشد. اما هر دو به یک چیز وابسته‌اند: دیده‌شدن. هر توییت، طعنه و توهین، بخشی از یک نمایش بی‌پایان است. نمایشی که هدفش حفظ نام آنها در مرکز گفت‌وگوسـت. در چنین فضایی، توجه معادل قدرت اسـت و تصویر، همه‌چیز. و کسانی که نمی‌توانند همگام با آن پیش بروند، به‌سرعت فراموش می‌شوند. امروزه قدرت در دیده‌شدن جدلی‌نایذیر است. کافی نیست قدرتمند باشید؛ باید آن را دائما به نمایش بگذارید. از آن دفاع کنید و همیشه در مرکز صحنه بمانید. این امر به‌ویژه در جهانی که توسـط رسـانه‌های اجتماعی هدایت می‌شـود، صادق اسـت؛ جایی که نفوذ با تعداد دنبال‌کنندگان، لایک‌ها و توانایی خلق لحظاتی که توجه عموم را جلب می‌کند، سنجیده می‌شود. هرچه بیشتر دیده شود، قدرتمندتر به نظر می‌رسـید؛ هرچه از دید عموم پنهان شـود، نفوذ شما به همان سرعت محو می‌شـود. ترامپ و ماسک قواعد بازی را بهتر از هرکسـی می‌دانند. رقابت‌شان فقط یک نزاع شـخصی نیست؛ این نمایشی جهانی اسـت که قوانین جدید قدرت در دوران دیجیتال را آشکار می‌کند.

روان‌شناسی قدرت: آتجه ماسک و ترامپ را به رقابت می‌کشاند

در قلب رقابت میان ترامپ و ماسک، یک نیروی عمیق انسانی نهفته اسـت: میل به قدرت و جایگاه. اما برای این دو، این فقط جاه‌طلبی معمولی نیسـت. آنها می‌خواهند دیده شـوند و مهم‌ترین و تاثیرگذارترین چهره باشند. در روان‌شناسی اجتماعی، قدرت فقط به معنای داشتن یک موقعیت نیست؛ تصویری اسـت که دیگران از تو می‌بینند. برای آنکه قدرت را حفظ کنی، باید دیده شـوی. فضای آنلاین دست بالا را دارند. برای این بازی را خوب بلدند. آنها باید در راس بمانند. نه‌فقط در سیاست یا اقتصاد، بلکه در ذهن مردم. آن را مانند صحنه‌ای برای نبرد تصور کنید. اگر یکی عقب بکشد، دیگـری جلو می‌آید تا در مرکز قرار گیرد. هر بار که یکی از آنها تیتر خبرها می‌شـود، دیگری احسـاس می‌کند باید واکنش نشـان دهد. هر کنایه، هر تیتر یا اظهارنظر تند، بخشـی از همین رقابت دائمی اسـت تا نشـان دهد چه کسی واقعیا بر صحنه مسلط هسـتند. روان‌شناسـان این را اسـتعداد اجتماعی می‌نامند. میل به لایوکردن، پردخدش و حک‌کردن این تصور در ذهن دیگران که قدرت هنوز در دسـت‌شـان متمرکز است. ما زیاد صندلی‌های موزیکال است. با این تفاوت که موسیقی هرگز متوقف نمی‌شود. رقابت پیوسـته ادامه دارد و جامانده‌شدن خطر بزرگی در بازی قدرت. این جدال فقط از سر غرور نیسـت. میلیون‌ها دنبال‌کننده از آنها انتظار قدرت و حـرارت دارند. هر حرکت تند، هر حمله یا موضع‌گیری، با لایک و اشـتراک‌گذاری و تحسین پاسخ داده می‌شود. این حلقه بازخورد، رقابت را دائم‌تر می‌کند: هرچه تنش بالا برود، توجه بیشتری به آن می‌شـود و توجه یعنی قدرت. اما پشت این رقابت، ترسی عمیق‌تر پنهان اسـت: ترس از فراموش‌شـدن. در جهان پرسرعت امروز، محو شدن از نگاه‌ها یعنی از دست دادن نفوذ. برای ترامپ و ماسک، دیده‌شدن همان بودن است؛ و بودن یعنی هرگز اجازه نده حرف آخر را دیگری بزند.

تناقررسانه‌ای؛ قدرت در کانون توجه دیجیتال

این روزها قدرت دیگر در دست صحنه اعمال نمی‌شود، بلکه کاملا در معرض نمایش است و به صورت زنده برای جهانیان اجرا می‌شود. رقابت بی‌وقفه بین ترامپ و ماسک نمونه بارز آن اسـت. این فقط خصومت شخصی نیسـت، بلکه نمایشـی حساب‌شده از نفوذ اسـت و رسـانه‌های اجتماعی مرکز این صحنه‌اند. ترامپ و ماسک هر دو یک قانون ساده در دنیای امروز را خوب فهمیده‌اند: اگر کسی دربارهات صحبت نکند، یعنی مهم نیسـتی. در عصر دیجیتال، دیده‌شدن یعنی قدرت و هر دو نفر در کانون توجه ماندن با به‌خوبی آموخته‌اند. آنها فقط درباره قدرت نمی‌گویند، مردم را مجذوب، تحریک و وادار به تماشای خود می‌کنند. برای ترامپ، این موضوع در واقع دوست جمهوری‌اش فش مشهود بود. فید لیکس (توییتر سـابق) او فقط یک ابزار ارتباطی نیسـت؛ ابزاری که در ذهن آنها، سادترین و بی‌واسـطه‌ترین راه برای رسـاندن پیام به مردم است. ماسک هم با خرید توییتر، این رسـانه را مسـتقیما به میلیون‌ها نفر رسـاند. سـاختوساز این اقتصاد، فقط یک ابزار ارتباطی نیسـت. او نشـان داد رسـانه‌ها چگونه می‌توانند به ابزاری قدرت تبدیل شـوند. توییتر اکنون با او به عنوان چهـره‌ای برای بیوپا او اهل تسـلا و اسپیس‌ایکس در سایه قرار می‌گیرد. در عنوان، احسـاسات، خشم و توجه را هدف قرار می‌دارد. هر توییت برای تحریک طراحی شده بود تا نامش در تیترها بماند. این خبر تصادفی نیسـت. در فضای دیجیتال، ماسک برای متفاوتی اما به همان اندازه زیرکانه را دنبال می‌کند. او شخصیت دیجیتالی مناسب‌حه‌فردی‌حه‌ای رکاته که ترکیبی از نوآوری، جسارت و غیرقابل پیش‌بینی بودن اسـت. در رسـانه‌های اجتماعی، به‌راحتی بین معرفی فناوری‌های جدید، میم‌ها، اظهارنظرهای تأثیرگذار بر بازار و برداشـت‌های شخصی که اغلب جنجال‌برانگیز هسـتند، جابه‌جا می‌شود. جه در حال رونمایی از مدل جدید تسـلا باشد، جدید رقابت استعمار مریخ را بزند یا درگیر مجازات شود. مدل کسب‌وکار دیجیتال، ماسک مخاطبان خود و رسـانه‌ها را درگیر و مجذوب نگه می‌دارد. فرمول هر دو روش است: دیده شود، در مرکز بمانید، تاثیر بگذارید.

رقابت برای تسلط بر تکنولوژی

● الگوریتم خشم

در قلـب این نمایش دیجیتـال، مفهومی وجود دارد که بسـیاری آن را الگوریتم خشم می‌نامند. پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی برای جلب توجه طراحی شده‌اند و یکی از مؤثرترین راه‌های حفظ توجه، تغذیه کاربران با محتوایی اسـت که احسـاسات شدید، به‌ویژه خشـم و ترس را برمی‌انگیزد. وقتی افراد با چیزی مواجه می‌شوند که آنها را ناراحت یا عصبانی می‌کند، احتمال بیشـتری دارد واکنش نشان دهند. نظر بدهند، به اشـتراک بگذارند یا وارد بحث شـوند. نه لزوما به ایـن دلیل که موافق‌اند، بلکه چون احسـاس می‌کنند نمی‌توانند بی‌پاسخ بمانند. همین بویایی باعث می‌شود محتوای تحریک‌آمیز بیشـتر دیده شود. زیرا الگوریتم‌ها آن را به کاربران بیشتری نشان می‌دهند. در این بازی، جنجال به معنی امتیاز اسـت. ترامپ این بازی را به صورت غریزی می‌شناخت. تحریک‌آمیزترین توییت‌هایش بلافاصله به تیتر اخبار بدل می‌شدند و موجی از انتقاد و حمایت را به دنبـال می‌آوردند. هر توییت، کنایه یا ادعای تند، او را بـیدار دیگر در مرکز توجه قرار می‌داد. او خوب می‌دانسـت کـه در فضای دیجیتال، هر واکنش جع عشـق و جع خشم یعنی بیشتر دیده‌شدن. ماسک نیز بازی مشابهی را انجام می‌دهد. هرچند با سبکی متفاوت. او سیاستمدار را دست می‌اندازد، منتقدان را به چالش می‌کشـد و گاهی اظهاراتی می‌کند که مرز بین شـوخی و بیانیه رسمی را از میان برمی‌دارد. نمونه بارز آن، توییت معروفش درباره خصوصی‌سـازی تسلا با قیمت ۴۲۰ دلار برای هر سـهم بود. توییتی که در نهایت به دادگاه رفت، بلکه موجب تحقیقات رسمی از سـوی کمیسـیون بورس آمریکا (SEC) شد. اما برخلاف پیامدهای قانونی، توییتی که آن را به عنوان یک مدیرعامل سـرکش و بی‌پروا سـاخته شـده بود، نه‌تنها آسـیب ندید، بلکه تقویت هم شد. تعداد دنبال‌کنندگانش بیشتر و توجه رسـانه‌ها دوچندان شـد. خلاصه اینکه هر دو بود به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی موتور الگوریتم‌ها را به حرکت درمی‌آورد: تحریک، واکنش و ماندن در مرکز توجه. در دنیای دیجیتال امروز احسـاسات، ارزشمندترین ارز هسـتند. محتوایی که واکنش عاطفی قوی ایجاد کند، سریع‌تر پخش می‌شود. به افراد بیشتری می‌رسد و از هر چیز دیگری یا خوشـبری ماندگارتر اسـت. به همین دلیل اسـت که رهبرانی که می‌دانند چگونه تحریک، اظهارنظـری یا خشـم ایجاد کنند، در فضای آنلاین دست بالا را دارند. برای ترامپ، این یعنی معرفی خودش به عنوان عضوی از نخبگان جهانی که می‌توانند با تمسخر، ماجرا و رسانه‌هایی که آن را دشمن می‌دانستند، تجمع‌های انتخاباتی‌اش را شکل دهند. در مقابل، ایلان ماسک تمام تمرکزش اسـت. آینده‌گرایی که پیشرفت را از طریق گفتمـان و پرتاب موشـک‌ها و شرکت‌های متعدد پیش می‌برد. نقطه کانونی او اجتماعی نیسـت. او به‌ندرت با مردم صحبت می‌کند، بلکه از ایمان به نوآوری، مهندسـی و تحول بنیادین ناشـی می‌شـود. درحالی‌که ترامپ وعده بازگرداندن عظمت گذشـته را می‌دهد، ماسـک چشـم به آینده‌ای تازه دوخته اسـت. به عبارتی بازاندیشی آینده نه اصلاح گذشته. اما این فاقد سبک‌های رهبری یا تفاوت‌های سـیاسی نیسـتند. بلکه استراتژی‌های پول‌شناختی برای جذب وفاداری در عصر بحران و بی‌ثباتی‌اند. اگر دیجیتال‌های پر شـور ترامپ تا کاربزمای دیجیتال ماسـک که با میمها و روایت‌های اینترنتی تقویت می‌شـود، نه به قدرت خود او اسـطوره‌سـازی اکناف‌اند. رقابت میان آنها صرفا درباره سیاسـت یا شخصیت نیسـت، بلکه درباره این اسـت که قدرت کجوته منتقل، چگونه حس و چگونه در ذهن مردم ماندگار می‌شـود. در اینجا به بررسی ریشه‌های روان‌شناختی و تنش‌های ایدئولوژیکی می‌پردازیم که پشت رویدادهای متفاوت آنها به قدرت فرار دارد. در دنیایی که با بی‌ثباتی و تغییرات شـتابزده شکل گرفته، نمی‌توان به سیاست و اقتصاد، بلکه بـر درک ما از جهتگیری جمعی، اعتماد عمومی و تصورمان از آینده قدرت دارد. در داستان جام کجه شانس، تاثیر می‌گذارند؟

● دیدگاه بوپولیسی ترامپ

الگوی رهبری دونالد ترامپ عمیقا در بوپولیسم ریشه دارد؛ رویکردی که سیاست را به عنوان نبردی میان «مردم عادی و شریف» و «نخبگان فاسـد و بی‌اعتنا» تصویر می‌کند. شعار مشهور او، «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم»، صرفاکه وعده انتخاباتی نبود، بلکه فراخوانی اسـطوره‌ای به سوی نسـخه‌ای نوسـتالژیک از آمریکا بود؛ نسـخه‌ای که بسـاری از طرفداران احسـاس می‌کنند، از دست رفته است. این شعار، به‌ویژه برای کسـانی که از تغییرات اجتماعی رنج بردند، نه‌تنها به ترامپ فرصتی هیجانی‌کننده، بلکه با احساس جریان سـریع زندگی مدرن عقب مانده‌اند، نوعی لنگر عاطفی فراهم می‌کند. او به‌ندرت به آینده یا پیشرفت به نظمی اشاره می‌کند. او گذشته را در ذهن آنها، سادهتر، امن‌تر و پیش‌بینی‌پذیرتر بود. آنچه ترامپ را متمایز می‌کند، توانایی‌اش در ایجاد پیوند عاطفی‌عمیق و عمیق با ماخطابانش است. او نه‌تنها با آنها حرف می‌زند، بلکه آنها را به زبان آنها صحبت می‌کند. خشم‌شان را بازتاب می‌دهد، ترس‌های‌شان را تأیید می‌کند و دشمنان‌شـان را بـه نام‌گذاری می‌کند. سـبک رهبری او بر نمادگرایی، سادگی بیام و دوگانه‌سـازی شـدید متکی اسـت. برای نمونه، موضع او درباره مهاجرت در راز نظر بکوید. وعده «سـاخت دیوار» فقط یک سـیاست نبود، بلکه به نمادی برقدرت از حفاظت، کنترل و اسـتقلال تبدیل شد. او اسـتعلای پیچیده را به فریبی اجتماعی و قهمهایدر تقلیـل داد؛ ابزاری برای کـردودن هواداران حول یک تهدید مشـترک. کردهمایی‌های ترامپ بیشتر به نمایش‌های آیینی شـبیه هسـتند تا رویدادهای سیاسی متعارف. شـعارهای کتارشـونده، فضای جمعی سـرودگونه و اجرای نمایشـی، سیاسـت را به هویتی فرهنگی و احسـاسی تبدیل می‌کنند. روایتی که بر تقابل «ما» و «آنها» بنا شده است. در این روایت، دشمن می‌تواند رسانه باشد، مهاجران یا نهادهای سنتی و هر عاملی که به نظر هواداران، تهدیدی برای هویت و امنیت آنهاست.

● جهان‌بینی تکنوکراتیک ماسک

در نقطه مقابل دونالد ترامپ، ایلان مـاسـک مدلی کامـلا متفاوت از رهبری ارائه می‌دهد. قدرت او نه از جمعیت خشمگین یا گفتمان پوپولیستی، بلکه از هویتش به عنوان یک نوآور مرزشـکن و آینده‌نگر ناشی می‌شود. او خود را نه «مردی از مردم»، بلکه «مـردی از آینده» می‌داند. درحالی‌که ترامپ از ناراضیانی‌ای جمعی تغذیه می‌کند، ماسـک از آرمان‌های جمعی الهام می‌گیرد. رهبری ماسک ذاتا تکنوکراتیک است. در این باور ریشه دارد که تخصص، نوآوری جسورانه و راه‌حل‌های مهندسی‌شده می‌توانند برگرتین بحران‌های بشری را پشت سر بگذارند. جهان‌بینی او ترکیبی است از رؤیاهای علمی-تخیلی و اعتماد به‌نفس افسـانه‌ای در ده سیلیکون. چه از استعمار مریخ سـخن بگوید، چه از هایپرلوپ، هوش مصنوعی یا ادغام مغز انسـان با ماشین، توانایی ماسـک در این اسـت که غیرممکن‌ها را به‌فقط ممکـن، بلکه اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد. ماسـک و ترامپ، در کنـار یکدیگر، نمایندگان دو نوع متضاد از رهبری در عصـر دیجیتال هسـتند: یکی بر خشـم و وفـاداری عاطفی بنا شـده، دیگری بر جاه‌طلبی تکنولوژیک و ایده‌نگری. یکی در گذشـته ریشه دارد، دیگری در افق‌هایی که هنوز نیامده‌اند. هر دو به‌شـدت به روایت‌سازی، نمایش و اسطوره‌سازی شخصی وابسته‌اند. سـرمایه‌گذاری‌های ماسک -از تسلا و اسـپیس‌ایکس گرفته تا نورالینک و بورینگ کمپانـی- صرفا پروژه‌های تجاری نیسـتند؛ آنها روایت‌هایی از بیشـرفت هسـتند. چشـم‌اندازهایی برای حل برخی از عمیق‌ترین چالش‌های بشـر: جایی که دیگران هنوز درگیر مناظره‌های اقلیمی‌اند، ماسـک در حال ساخت خودروهای برقی و سـقف‌های خورشیدی است. جایی که سـازمان‌های بین‌المللی درباره آینده انسان مذاکره می‌کنند، او موشـک‌هایی می‌سـازد تا ما را به مریخ ببرد. نمونه شاخص این رویکرد، پروژه استارشـیپ در اسپیس‌ایکس اسـت؛ برنامه‌ای برای تحقق سفرهای بین‌سیاره‌ای. درحالی‌که ناسا با بودجه عمومی و یاسخ‌گویی دموکراتیک عمل می‌کند، اسپیس‌ایکس با سـرمایه‌گذاری خصوصی و چشم‌اندازی شـخصی اداره می‌شود. چشـم‌اندازی که به طور کامل از ذهن ماسـک سرچشـمه می‌گیرد. در این مدل، آینده نه از طریق دولت‌ها یا رأی‌دهندگان، بلکه از سـوی افراد کاریزماتیک و متمول شکل می‌گیرد. این تغییر، نشـانه دگرگونی عمیقی در ساختار قدرت است: کمتر از نهادهای عمومی به سـوی جاه‌طلبی‌های خصوصی، و اینجاسـت که پرسشی بنیادین مطرح می‌شـود: در جهانی که آینده‌اش با فناوری بازتعریف می‌شود، چه کسـی حق دارد آن را شکل دهد؟ آیا ما، اگاهانه یا ناآگاهانه، آینده را به دست کسـانی سپرده‌ایم که بیش از همه رؤیا می‌بافند و بیش از همه ثروت در اختیار دارند؟

● از خشم تا خیرت: ایجاد وفاداری در قرن بیست‌ویکم

توجه تعاملی این دو مرد با مخاطبانشـان، جهان‌بینی‌های متفاوت آنها را به‌خوبی نمایـان می‌کند. ترامپ از احسـاسـات خام زنده می‌کند. سـبک ارتباطی‌اش صریح، تحریک‌آمیز و عمدا دوقطبی‌ساز است؛ روشی که با هدف بهره‌برداری از ناامیدی، ترس و احساس خیانت شکل گرفته است. او در دوران ریاست‌جمهوری، رسانه‌های اجتماعی و به‌ویژه اکس (توییتر سابق) را به سلاحی سیاسی بدل کرد تا مخاطبان را تحقیر، هواداران را بسـیج و خشم جمعی را شعله‌ور کند. توییت‌هایش به‌گونه‌ای تنظیم شده بودند که خبرساز شوند. واکنش‌برانگیز باشند و جایگاه او را در کانون توجه تثبیت کنند. در سوی دیگر، ماسک با بیانی میان نبوغ مهندسی و طنز اینترنتی، مخاطبانش را جذب می‌کند. صفحه اکس او ترکیبی اسـت از به‌روزرسانی‌های فنی، شـوخی‌های اینترنتی، میم‌ها و گاهی حرف‌های که بازار را به هم می‌ریزد. او به‌جای ایلنه خشم به‌ها کند، سعی می‌کند تکنوکراتی را برانگیزد. ذهن‌ها را بازی دهد و با رویاهای بلندپروازانه، مخاطبانش را جذب کند. آنهام‌بخشـی از او مسیر نفرت نمی‌گذرد، بلکه از امید عبور می‌کند. آینده‌ای که او ترسیم می‌کند نه ترسناک، که هیجان‌انگیز و ساختنی به نظر می‌رسد. ترامپ با رویکردی پوپولیسـتی، سیاسـت آمریکا را به‌کلی دگرگون کرده است؛ او مدلی گرایی، ضدجهانی‌سازی و بی‌اعتمادی به نهادها را به مرکز گفتمان محافظه‌کارانه کشـانده اسـت. لفاظی‌ها و تاکتیک‌های او در سراسـر جهان طنین‌انداز شـده و راه را بـرای ظهور دیگر چهره‌های همفکر هموار کرده اسـت. تأثیر ماسـک، گرچه متفاوت، به همان اندازه عمیق است. او در حال بازتعریف این اسـت که چه کسـی آینده را می‌سازد. نه دولت‌ها یا نهادهای دموکراتیک، بلکه کسـانی که سرمایه‌دارند، کاریزما دارند و خیال‌پردازند. در دنیای ماسک، سـیاست جای خود را به فناوری می‌دهد و جاه‌طلبی تکنولوژیک، به شکل نوینی از قدرت بدل می‌شـود. نشـانه‌های این نفوذ را می‌توان در روندهای فناوری و بازارهای جهانی دید. تسـلا نه‌تنها خودروهای برقی را جذاب و خواستنی کرده، بلکه کل صنعت خودرو را مجبور به سـرعتی تازه سوق داده است. خودروسازانی که زمانی خودروهای برقی را نادیده می‌گرفتند، اکنون برای پ‌یشـی گرفتن در این عرصه رقابت می‌کنند. در این مسیر، حتی صنعت سـوخت‌های سـنتی را نه از راه قانون‌گزاری یا کنشـگری، بلکه به تبدیل طلبی یک به چیزی سودآور و رقابتی، به جلو رانده است. به همین ترتیب، اسـپیس‌ایکس نیز اشتیاق جهانی به اکتشافات فضایی را که زمانی در انحصار دولت‌ها بود، به فرصتی برای سـرمایه‌گذاری تبدیل کرده است. چیزی که برای همین چون میرانی فراموش‌شـده بود، از دنیای سـرد به بهر می‌رسـید. اکنون به مرزی نوظهور و پویای پیشرفت بدل شده: جایی که دولت‌ها و شرکت‌های سـنتی پس می‌آیند. مثلا، شـبکه اسـپیس‌ایکس، ماسـک فرقـه‌ای را از یک پروژه ملی به یک سرمایه‌گذاری تجاری و نمایشی هیجان‌انگیز تبدیل کرده است. در مقیاسی بزرگ‌تر، ترامپ و ماسک دو روایت متضاد درباره آینده را مجسم می‌کنند. ترامپ وعده بازگشـت می‌دهد، بازگشـت به چیزی محدودتر، با مرزهای مشخص، هویت‌های ملی برجسـته و نگاهی نوستالژیک به گذشته‌ای که برای همه‌ی آن‌ها نیز بزرگ نبود. در برابر او، ماسک جهانی‌سازی می‌کند و فناوری را تبلیغ می‌کند. دنیایی بی‌مرز، مبتنی بر پیشرفت و رها از محدودیت‌های سنتی. نزد او، آینده مدیون مسـابقه علمی‌ـ فناوری‌ـ و جسـارت است. نه بازتولید گذشته. این رقابت صرفا مخصی نیسـت، بلکه نمادین است. آینده او قطب فرهنگی را نمایندگی می‌کنند: نوسـتالژی در برابر آینده‌گرایی، دموکراسی توده‌ای در برابر نوآوری نخبگانی و سیاست خشـم در برابر جذابیت تبلیغ. و در حالی که با بحران‌هایی بی‌سـابقه مانند تغییرات اقلیمی، اختلال ناشـی از هوش مصنوعی و چندبازگی اجتماعی روبه‌رو هسـتیم، این دو روایت سـرمایه‌گذاری کامل متفاوتی را پیش پای ما می‌گذارند. کسـانی معتقد فقط این نیسـت به چه کسی به رسانه‌ها مسلط است، بلکه این است که کدام الگوی رهبری آینده ما را رقم خواهد زد: بازگشت به گذشته‌ای آزمودنی‌شده یا قمار بر آینده‌ای خودساخته و ناشناخته؟ پاسخ به این پرسش، نه‌فقط مسیر سیاسـت قرن بیست‌ویکم، بلکه معنای قدرت، مشروعیت و حتی انسان‌بودن را برای نسل‌های آینده بازتعریف خواهد کرد.

جمع‌بندی پایانی

رقابت میان دونالد ترامپ و ایلان مـاسـک، فقط رویارویی دو شخصیت قدرتمند یا دشـمنی دیدنی‌شـده نیسـت. بلکه بازتابی است از حال‌وهوای دنیای امروز: جایی که رهبری یا نسـبت را ارائه کند. دانشمند جدایی یا نام فردمان سازمانی مختلف از اینشتین برای آن باقت: جهانی که در حال تغییر بود. باز به نسبت اشاره کنم شوارتزشیلد سع سـوی دیگر دوبین عدل در رصدخانه با نیاهشـگاه مونت پالومار درباره نسبیت و ایده‌ها و کشف دو سـیاه در یک دوت